

بخش ویژه

فرهنگ شهری



تأثیرات محیط شهری  
در  
از خودبیگانگی  
انسان

ناصرالدین غراب

فصلنامه مدیریت شهری / شماره ۸ / زمستان ۱۳۸۰

### مقدمه و طرح مسئله

شهر همواره در نزد فیلسوفان، اندیشمندان و محققان به عنوان پدیده‌ای جدید که انسان را از جوهره اصیل خود دور می‌سازد و او را در چارچوب روابط عقلانی خشک ابزاری و حسابگری قرار می‌دهد، مدنظر بوده است. روابط اجتماعی و شیوه‌آمروزی زندگی در فضای شهری از یک طرف، و نقش نمادین فضاها و کالبدی در شهرها از طرف دیگر، انسان شهرنشین را بیش از پیش نسبت به «خود» و «دیگران» و «محیط» بیگانه کرده است.

باید خاطر نشان شد که عناصر مادی و کالبدی فضای شهری بیانگر نمادها و معنای خاصی است که از طریق آن شهروندان با اطراف خود ارتباط برقرار می‌کنند؛ اما اینکه آن نمادها و معانی چه حس و چه رابطه روانی و اجتماعی را در فرد تقویت می‌کند، بستگی به شکل و فرم فضایی دارد که از درون طرح‌های توسعه شهری به وجود می‌آید.

به عنوان نمونه، ساخت و سازهای بی‌رویه شهری، حکایت از آشفتگی و پریشانی فضایی دارد که این آشفتگی و پریشانی به تشویش روانی، همراه با فقدان تعلق اجتماعی شهرنشینان، انجامیده است. طرح‌های توسعه شهری در کشور ما بدون توجه مدیران شهری به ابعاد روانی و ذهنی و فرهنگی به اجرا در می‌آیند و شهرنشینان سنتی را به زندگی مدرن - با گرایش‌ها و ایدئولوژی مدرن - دعوت می‌کنند.

این امر باعث ایجاد شکاف و فاصله میان انسان شهرنشین با محیط شهری خود می‌شود، که نتیجه آن چیزی جز انزوا، انفعال و از خود بیگانگی نسبت به محیط نیست. طرح‌های توسعه شهری بیانگر فاصله‌ها و بی‌هویتی‌هاست، و این امر خود به احساس تعلق ناچیز نسبت به محیط شهری می‌انجامد و فردگرایی و انزوا را به دنبال می‌آورد. زندگی در شهرها تنها به معنای داشتن سکونت در محیط امن و سرپناه نیست، بلکه به معنای احساس تعلق و معنا نسبت به جلوه‌های منطقی و عقلانی از هستی و حیاتی است که در شهر تبلور یافته است. از آنجا که انسان در تمام عرصه‌های حیات و زندگی - از جمله در قلمرو روابط و فضای شهری - معنا کاو است، اگر معنای اصیل متعلق به تاریخ و فرهنگ و فطرت خود را در فضای شهری پیرامون خود مشاهده نکند، دچار یأس، دل‌سردی، انزوا و از خود بیگانگی می‌شود.

مقاله حاضر به دنبال تشریح و تبیین نظری ارتباط میان محیط شهری و از خودبیگانگی ساکنان شهری است که می‌تواند به عنوان پیش درآمدی برای تفحص تجربی موضوع مطرح گردد.

### تعاریف و چارچوب نظری

در ابتدا می‌بایست دو مفهوم اساسی تعریف شوند: یکی مفهوم الیناسیون (Alienation) یا از خودبیگانگی، و دیگری مفهوم شهر یا محیط شهری.

#### ۱- تعریف از خود بیگانگی

مفهوم از خودبیگانگی در متون جامعه‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی سابقه‌ای طولانی دارد. اما شاید بتوان گفت اولین کسی که این پدیده را در روابط اجتماعی و واقعیت اجتماعی بر جسته می‌دید، مارکس بود. مارکس مدعی بود که پدیده از خودبیگانگی فرد به اشکال بیگانگی از خود، از طبیعت و در روابطی که با دیگر انسان‌ها برقرار می‌کند، آشکار می‌شود. او از خودبیگانگی را در چهار قلمرو بیگانگی نسبت به «موضوع کار»، «فرایند تولید»، «محصول کار»، و نسبت به «افراد درگیر در کار» توضیح می‌دهد (کوزر، ص ۴۴). در میان معاصران برای مارکوزه و هابرماس سیطره کلام‌های ابزاری بر زیست جهان منبع اصلی الیناسیون است (M. David. P. 4). در نزد سی من (M. Seeman) مفهوم از خودبیگانگی دارای ابعاد متفاوتی است لیکن - به زعم او - هر یک از اندیشمندان علوم اجتماعی تنها به یک یا چند بعد آن توجه داشته‌اند. برای سی من مفهوم از خودبیگانگی در پنج زمینه بنیادی به کار می‌رود: ۱- ناتوانی (Powerlessness)، ۲- بی‌معنایی (Meaninglessness)، ۳- بی‌هنجاری (normlessness)، ۴- انزوا (Isolation)، ۵- از خود غریبگی (Self-Estrangement). منظور از وجه اول از خودبیگانگی یعنی «ناتوانی»، این است که افراد از این جهت نسبت به محیط بیگانه‌اند

**طرح‌های توسعه شهری در کشور ما بدون توجه مدیران شهری به ابعاد روانی و ذهنی و فرهنگی به اجرا در می‌آیند و شهرنشینان سنتی را به زندگی مدرن - با گرایش‌ها و ایدئولوژی مدرن - دعوت می‌کنند. این امر باعث ایجاد شکاف و فاصله میان انسان شهرنشین با محیط شهری خود می‌شود، که نتیجه آن چیزی جز انزوا، انفعال و از خود بیگانگی نسبت به محیط نیست**

که قدرت کنترل و تحمیل اراده و خواست خود را نسبت به محیط یا شیء یا فرد دیگری ندارند. این مفهوم از یک سو اشاره به عدم توانایی حسی افراد برای کنترل پیامدها دارد و از سوی دیگر به عدم توانایی حسی فرد برای پیش‌بینی پیامدهای رفتاری باز می‌گردد (کوزر، ص ۴۱۲). با توجه به رشد و پیشرفت شبانان ارتباطات، فناوری، علوم و معارف که همگی در قلمرویی به نام محیط شهری اتفاق می‌افتند یا تبلور می‌یابند، روابط شهری بیش از پیش پیچیده شده است. این پیچیدگی احساس عجز و ناتوانی خاصی را در درک بسیط و بی‌تکلف انسان ایجاد کرده است.

در جامعه مدرن این نوع الیناسیون بسیار مشهود است. انسان جامعه مدرن از یک سو از طریق علم و فناوری توانسته است به محدودیت و موانع طبیعی و محیطی سیطره یابد اما در مقابل با آفرینش فنون، وسایل و ابزارها و پدیده‌های جدید، دریافته است که فناوری بر او مستولی است. در واقع انسان امروز در زندان دستاوردهای تمدنی و مادی خود اسیر شده است. اختراعات و اکتشافات مجموعه دستاوردهای مادی بشر را تشکیل می‌دهد که خود برای گریز و رهایی از زندان‌های طبیعی به وجود آمده‌اند؛ اما در مراحل بعد، همین دستاوردها خود باعث ایجاد زندانی تنگ‌تر و مخوف‌تر برای انسان شده‌اند. بدین ترتیب فرار از الیناسیون، خود شرايطی را برای ظهور الیناسیون جدید ایجاد کرده است. احساس ناتوانی به خصوص برای انسان‌های جوامع کشورهای توسعه نیافته و در حال توسعه که در برابر هجوم فناوری‌ها و فنون ساخته و پرداخته نظام‌های اقتصادی - اجتماعی دیگری قرار دارند، آشکارتر است. انسان چنین جوامعی در لابلای لحظات زندگی و حیات خود شاهد نمایش و سیطره دستاوردها و فناوری‌های مدرن غربی در روابط او با محیط اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی است. در چنین شرايطی احساس ناتوانی قوت بیشتری می‌یابد.

احساس بیچارگی و عدم رضایت که خود از جوه دیگر الیناسیون است، پیامد منطقی ناتوانی انسان نسبت به سلطه و جبریت محیط به شمار می‌آید. در نزد مانهایم «بی‌معنایی» درحالی شکل می‌گیرد که جامعه همچنان که اعضای خود را با توجه به تحقق هدف‌های مؤثرتر (یعنی همراه با افزایش عقلانیت کار کردی) به طور فزاینده‌ای سازمان می‌دهد، به موازات آن از توان عمل کردن هوشیارانه شخص در وضعیتی معین بر پایه بیش از روابط متقابل رویدادها می‌کاهد. در این حالت شخص نمی‌داند به چه چیز باید اعتقاد داشته باشد (همان، ص ۴۱۱).

در واقع در این شرایط فرد نمی‌تواند بین شقوق مختلف تفسیر راه مناسب را برگزیند و هوشمندانه عمل کند، چرا که افزایش عقلانیت با توجه به تخصصی شدن امور چنین انتخابی را ناممکن ساخته است. در جامعه موسوم به جامعه اطلاعاتی در بیشتر زمینه‌های حیات انسانی اطلاعات و یافته‌های متنوع و گسترده وجود دارد و تخصصی شدن امور حیات اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی سایه سلطه خود را بر روابط میان انسان با محیط اطراف خود افکنده است. انسان در برابر انبوهی از اطلاعات خود را بیش از گذشته تنها و سرگردان و سردرگم می‌یابد - اگرچه تمام این اطلاعات و یافته‌ها برای رفع نیازها و خواسته‌های وی ایجاد شده‌اند. «دیگری» و «غیر» در برابر او چنان رنگارنگ، گوناگون و متنوع است که او «وحدت» و «یگانگی» خود را از دست می‌دهد.

در بسرایر یک سؤال آدمی، صدها و هزاران جواب وجود دارد و او نمی‌داند کدام یک جواب واقعی است. او یک نیاز و یک هدف دارد، اما برای دستیابی به هدفش، چندین راه و وسیله می‌یابد و در نهایت خود را در انتخاب و گزینش وسیله سرگردان و ناتوان می‌بیند.

اما در حالت بی‌هنجاری، قواعد و هنجارهای اجتماعی که رفتار فرد را نظم و سامان می‌بخشد، در هم می‌شکنند یا تأثیر خود را به عنوان قاعده رفتاری از دست می‌دهد. در نزد دور کیم، در جوامعی که دستخوش دگرگونی و تحولات سریع و عمیق اقتصادی و فناورانه قرار می‌گیرند، این شرایط پدیدار می‌گردد. مرتون در مقاله ساختار اجتماعی و بی‌هنجاری، دو معنای «بی‌هنجاری» و «انزوا» را با هم به کار برده است تا تطابق فرد را در وضعیتی که در آن اهداف و وسایل با یکدیگر هماهنگی ندارند، نشان دهد. بنابراین انزوا به معنای بیگانگی از هدف‌ها و معیارهای مسلط جامعه است.

منظور از «خودگریزی» نیز اشاره به شرایطی دارد که طی آن شخص خود را بیگانه احساس می‌کند. به قول میلز، در شرایطی که افراد به طور پنهانی می‌کوشند تا دیگران را وسیله قرار دهند و در همان زمان دیگران نیز چنین می‌کنند، انسان خود را چون نوعی ابزار می‌بیند، و از این رو با خودش هم غریبه می‌شود. مفهوم شیء‌وارگی (Reification) لوکاش (G. Lukes) تا اندازه زیادی با این برداشت تناسب دارد. شیء‌وارگی نیز ارتباط مستقیم و مستحکمی با سلطه عقلانیت ابزاری در جامعه مدرن دارد. در روابط مبتنی به عقلانیت ابزاری انسان‌ها در جست‌جوی رسیدن به هدف‌ها و مقاصد، خود و یکدیگر را به مثابه وسایل و ابزارهای معین می‌بینند و روابط اجتماعی سکوی پرشی برای ارتقا و کسب موفقیت آنهاست.

به هر طریق الیناسیون پدیده‌ای است بیرونی و جبری که در چارچوب‌های ابزاری بودن و شیء‌وارگی، احساس عدم رضایت، تهی شدن، بیچارگی، عدم تعلق به خود و دیگری و محیط، یکنواختی و عدم حس مالکیت نسبت به اشیاء و محیط را در فرد ایجاد می‌کند. اما بایست خاطر نشان شد که الیناسیون یک نوع بیماری اجتماعی و روانی و یا نوعی انحراف اجتماعی تلقی نمی‌شود، بلکه حکم پدیده ضروری را دارد که در روابط اجتماعی تعین می‌یابد. الیناسیون در لایه‌های پنهانی روابط انسانی ریشه می‌دواند و به صورت ناخودآگاه، خودآگاهی کاذبی را برای انسان جامعه مدرن رقم می‌زند.

## ۲- تعریف شهر و محیط شهری

شهر را می‌توان از دیدگاه‌های متفاوتی تعریف کرد و براساس رویکردهای مختلف می‌توان تعریفی از آن ارائه داد. به عنوان نمونه، هاردوی (Hardy) معیارهای ده‌گانه‌ای را در تبیین ماهیت شهرها به کار می‌برد که عبارتند از: وسعت، جمعیت، ثبات، داشتن تراکم حداقل در مقیاس زمان و مکان، ساخت و بافت مشخص و خوانایی به وسیله خیابان‌ها و فضاهای شهری، محلی برای کار و زندگی مردم، وجود عملکردهای شهری چون بازار، مراکز اداری و سیاسی، وجود سلسله مراتب ناهمگن، مرکز اقتصادی، وجود مرکز خدماتی، و در نهایت وجود مراکز اشاعه فرهنگ شهرنشینی (موریس، جیمز، ص ۴۱۲).

اما شهر به قول اسوالد اسپینگلر (Oswald Spengler)، چیزی بیش از مجموعه افراد انسانی و امکانات اجتماعی، خیابان‌ها، ساختمان‌ها، چراغ‌های برق، قطارهای زیرزمینی، تلفن‌ها و مانند اینهاست؛ چیزی است بیش از

آنچه که به عنوان حیات ذهنی در شخصیت شهرنشینان تبلور می‌یابد، ماحصل تعامل محیط اجتماعی و محیط کالبدی فضایی است. به عبارت دیگر، این دو محیط مقدم بر محیط نمادین هستند؛ و در واقع محیط اجتماعی و محیط کالبدی - فضایی حکم متغیر مستقل را دارند و محیط نمادین و فرهنگی به عنوان متغیر وابسته مطرح‌اند

سازمان‌ها و بخش‌های اداری، دادگاه‌ها، بیمارستان‌ها، مدرسه‌ها و نظایر اینها. شهر عمدتاً قلمروی ذهنی است؛ جهانی است از سنت‌ها و آداب و رسوم و گرایش‌های سازمان یافته و عواطف و چیزهایی از این دست (به نقل از بیگدلی، ص. ۹).

تعریف از شهر در این مقاله بیشتر به تعریف مذکور نزدیک است. شهر سازمان نظام یافته و پیچیده‌ای است که دارای نظم، مقررات، نظام ارزشی و معنای خاص است که رفتار انسان در تقابل با ابعاد فیزیکی، کالبدی، فضایی و نیز نمادین محیط شهری قابل بررسی است.

شهر در این مقاله کلیتی یکپارچه است که سه محیط متفاوت را در خود جای داده است: محیط کالبدی و فیزیکی، محیط اجتماعی و محیط نمادین. این سه محیط در کلیتی واحد به نام «شهر» تبلور می‌یابد. منظور از محیط کالبدی، ساختمان‌ها، بزرگراه‌ها، میدان‌ها، مراکز اداری، پیاده‌روها و نظایر اینهاست. محیط اجتماعی، اشاره به روابط خاص شهری میان شهرنشینان همراه با قواعد و نظام حاکم بر آن روابط دارد. منظور از محیط فرهنگی یا نمادین نیز، مجموعه‌ای از علائم و نشانه‌هایی است که معنای خاص را در ذهن شهرنشینان و انسان شهری متبادر می‌کند. این سه محیط تمامیت شهری را با هم و در یک زمان می‌سازند و رفتار انسان‌ها را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند.



عناصر سازنده محیط شهری

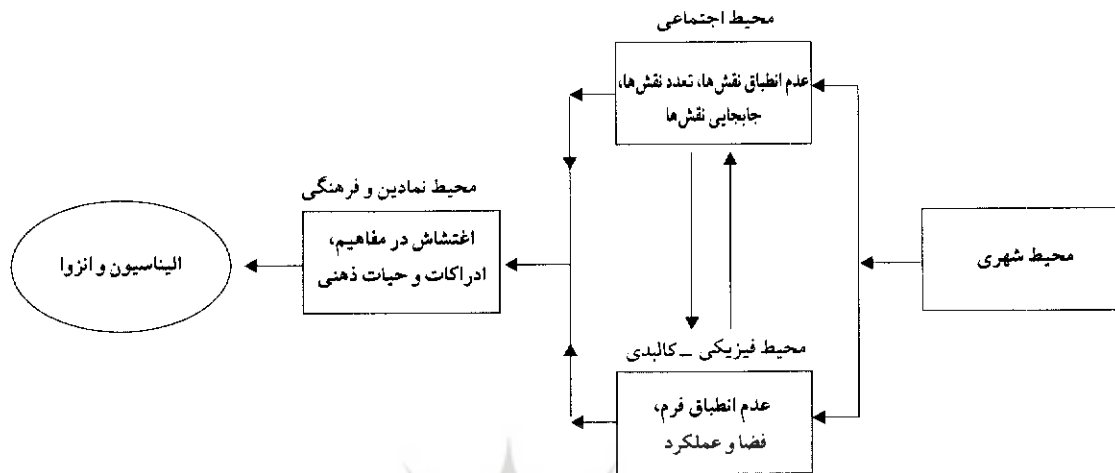
اما محیط فیزیکی و کالبدی وجه عینی و ملموس محیط شهری است که غالباً شهر از طریق آن شناسایی می‌گردد. در مقابل، محیط نمادین و فرهنگی وجه ذهنی و نامحسوس محیط شهری است که در لایه‌های زیرین و پنهانی محیط شهری قرار دارد. در میان این دو، محیط اجتماعی مشاهده می‌گردد که سازمان اجتماعی شهر را شکل می‌دهد. زمانی که صحبت از شهرنشینی به عنوان یک شیوه زندگی به میان می‌آید، در واقع منظور همین محیط است.

### ۳- چارچوب نظری

فرض اساسی و اولیه مطلب حاضر این است که عدم انطباق فرم، فضا و عملکرد در محیط کالبدی همراه و در تعامل با محیط اجتماعی پدیده از خودبیگانگی و انزوا را در قلمرو ذهنی و فرهنگی شهر پدید می‌آورد. از سوی دیگر در هر یک از این سه محیط به تنهایی، بی‌نظمی و بی‌قاعدگی مشاهده می‌شود. برابند هر سه اینها، به

تنگناها، تضادها و بحران‌های موجود در استفاده از فضاهای عمومی در درجه اول ناشی از عدم تطبیق فضاهای موجود با الگوهای رفتاری استفاده‌کنندگان است. تعریف نشدن فضاها و یا عدم رعایت آن از طرف استفاده‌کنندگان، بی‌نظمی‌ها را به وجود می‌آورد که این امر نیز نتایجی مانند سلب آرامش و آسایش از استفاده‌کنندگان از فضا، به وجود آمدن ناملازمات روحی و روانی را در پی دارد

انزوای شهرنشینان و عدم تعلق آنان نسبت به حیات شهری دامن می‌زند. در الگوی نظری ما محیط فرهنگی و نمادین، یعنی آنچه که به عنوان حیات ذهنی در شخصیت شهرنشینان تبلور می‌یابد، ماحصل تعامل محیط اجتماعی و محیط کالبدی فضایی است. به عبارت دیگر، این دو محیط مقدم بر محیط نمادین هستند؛ و در واقع محیط اجتماعی و محیط کالبدی - فضایی حکم متغیر مستقل را دارند و محیط نمادین و فرهنگی به عنوان متغیر وابسته مطرح‌اند. در نمودار زیر رابطه علی میان متغیرهای مورد بحث به منظور درک روشن‌تر، ارائه شده است.



مدل نظری: ارتباط علی محیط شهری و از خودبیگانگی

تطابق و سازگاری‌های انسان شهرنشین به هزینه‌کرد بخشی از احساسات، عواطف و ارزش‌های او می‌انجامد. انزوای اجتماعی و از خودبیگانگی انسان نسبت به محیط، در واقع پاسخی به هزینه‌های تطابق و سازگاری است

در ادامه مقاله سعی می‌شود که چارچوب نظری مذکور با توجه به بعضی از شواهد تجربی و دلالت‌های نظری تشریح و تبیین گردد.

#### محیط کالبدی فضایی و محیط نمادین و فرهنگی

شهر همراه با مجموعه‌های فیزیکی و کالبدی آن، نوعی نماد است. این نماد و معنا گذشته از عملکردها و کارکردهای خاصی است که هر یک از سازه‌های شهری دارند. به عنوان نمونه، خانه و عملکرد آن این است که محلی برای آسایش و استراحت بعد از فعالیت‌های روزانه و مشغله‌های کاری انسان‌هاست. اما همین موضوع به قول ساندروز نقش اساسی در آگاهی مردم به ویژه در احساس «امنیت هستی شناختی» (Ontological Security) آنان دارد. این مفهوم دال بر این است که انسان می‌داند کیست و در کجای جامعه قرار دارد. در نزد ساندروز انسان‌ها به کمک خانه می‌دانند که به کجا پناه ببرند تا خودشان باشند. از این رو مالک خانه بودن کلید دستیابی به این امنیت هستی شناختی است. کسانی که در محیط‌های مسکونی عمومی با خانه‌های اجاره‌ای زندگی می‌کنند، چنین احساس امنیت شخصی را ندارند. از سوی دیگر خانه تلاشی برای گریز است؛ یعنی قلمروی از خودمختاری است که مردم می‌توانند به سوی آن عقب‌نشینی کنند. خانه و جامعه مدنی قلمروهایی هستند که در مقایسه با قلمرو اشتغال و کار، آزادی و خودمختاری نسبی دارند (دیکنز، ص. ۱۶۱).

این مثال نشان می‌دهد که بررسی نمادین پدیده‌های شهری و محیط کالبدی - فضایی چیزی فراتر از بررسی عملکردها و کارکردهای مجموعه‌های فیزیکی شهری است. این نوع بررسی ما را به پژوهش‌هایی که در زمینه معنی‌شناسی شهری است، نزدیک می‌کند. معنی‌شناسی شهری پژوهشی است در زمینه مفاهیم اجتماعی و فرهنگی اشکال موجود در شهر، یا به طور کلی اشکال موجود در فضای هرگونه آبادی. معنی‌شناسی شهری، با موضوعات مادی سروکار دارد و آنها را به عنوان حاملان معنی می‌انگارد (پارا احمدی، ص. ۲۱۰).

از طرف دیگر، هر یک از فعالیت‌ها و عملکردهای فضاها و مکان‌های شهری تابع خصوصیات فرهنگی جامعه است. مجموعه نمادهای کالبدی نشان می‌دهند که مکان‌های محلی برای چه استفاده‌ای ساخته شده‌اند،

به عنوان مثال، مکان‌های محلی می‌توانند بستر تنش‌ها و تضادهای بالقوه باشند زیرا افراد و گروه‌های اجتماعی هر یک تلاش می‌کنند، هویت‌های شخصی و اجتماعی خود را به اثبات رسانند. مکان‌های محلی نیز با مرزهای نمادین و شکل‌های معماری که نشان دهنده انواع رفتارهای درون این محدوده‌هاست، به طور منظم با نظم نمایشی، یعنی شیوه‌های معرفی مردم به یکدیگر، پیوند دارد (دیکنز، ص. ۳۶).

بنابراین می‌توان این پرسش را مطرح کرد که فضاها و محرک‌های محیط شهری که در آن اغتشاش و عدم تناسب میان فرم، فضا و عملکرد مشاهده می‌شود، چه معانی نمادینی را برای ساکنان شهری به وجود می‌آورد؟ معانی نمادین فضاها و فرم‌های ناخوشایند چه احساسی را در شهرنشینان تقویت می‌کند؟ عدم انطباق فرم، فضا و عملکردهای مربوط به یکدیگر به ایجاد نوعی اغتشاش و بی‌نظمی در روابط و شبکه‌های کالبدی می‌انجامد. به عنوان مثال، در تحقیقاتی که در شهر تهران به عمل آمده است، این عدم انطباق را می‌توان در موارد زیر جست‌وجو کرد:

- ۱- قرار گرفتن غلط کاربری‌ها در فضاها و اطراف آنها.
- ۲- اندازه نامتناسب فضاها و عملکردها (مانند پیاده‌روها).
- ۳- عدم تناسب تراکم اطراف با فضاها (تراکم بیش از حد فعالیت‌ها در فضاها).
- ۴- عدم هماهنگی و ارتباط لازم فرم فضاها با عملکرد خاص آنها.

**تمامیت شهر و کلیت آن می‌تواند نماد هویت افراد باشد. اما اگر دریافت کلیت و تمامیت در انسان شکل نگیرد، منطقی است احساس هویت و تعلق و امنیت کم‌رنگ گردد و نوعی بیگانگی و غریبگی نسبت به آن به وجود آید. مهاجران شهری معمولاً دچار این آشفتگی و غریبگی می‌شوند**

۵- فقدان فرمی منسجم و مناسب برای کل فضا، به طوری که متناسب با عملکرد مناسب آن باشد.

۶- عدم استفاده از فرم‌های خاص برای مشخص کردن فضاها خاص (بحرینی، ۱۳۷۵، ص. ۶۵-۶۷).

بررسی و تحقیقات انجام شده نیز نشان می‌دهند که اکثر فضاها آن طور که پیش‌بینی شده‌اند مورد استفاده قرار نمی‌گیرند، و ثانیاً رفتارها در فضاها پیش‌بینی شده اتفاق نمی‌افتد.

از سوی دیگر تنگناها، تضادها و بحران‌های موجود در استفاده از فضاها عمومی (خیابان‌ها و میدان‌های شهر) در درجه اول ناشی از عدم تطبیق فضاها با الگوهای موجود با الگوهای رفتاری استفاده‌کنندگان است. تعریف نشدن فضاها و یا عدم رعایت آن از طرف استفاده‌کنندگان، بی‌نظمی‌ها را به وجود می‌آورد که این امر نیز نتایجی مانند سلب آرامش و آسایش از استفاده‌کنندگان از فضا، به وجود آمدن نامالایمات روحی و روانی برای آنان، ترس و دلهره و نظایر اینها را در پی دارد.

همچنین آپارتمان‌های بلند و جدید مسکونی برضد روابط میان انسان‌ها عمل می‌کنند و آنها را از هم دور و نسبت به یکدیگر بیگانه می‌سازند؛ چرا که در آپارتمان‌ها هر یک از ساکنان سعی دارند روابط خود را بر مبنای فضا و فرم به وجود آمده، تعریف و تعیین کنند. این ساختمان‌های بلند به نحوی از عملکرد طبیعی واحدهای اجتماعی مهمی نظیر خانواده، محله و جز آن جلوگیری می‌کند؛ عملکردهایی که هر یک به افزایش انسجام اجتماعی در حیطه محلی و همسایگی ناظر بوده است. مجتمع‌های مسکونی عمدتاً مکان و محلی برای انزوا و واقعیات طبیعی زندگی‌اند، و نه مکانی برای حضور افراد در متن زندگی. انحطاط اجتماعی، از خودبیگانگی، حس ناتوانی، ضعف، پوچی، بی‌ارزشی، از خود بی‌خبری و انزوای اجتماعی نیز از مسائل عمومی مجموعه‌های مسکونی انبوه است (بحرینی، ۱۳۷۸، ص. ۷۹).

ویژگی‌های اساسی و عمده مدرنیسم یعنی عقلانیت، فردگرایی، سلطه بر طبیعت، علم‌گرایی و فن‌گرایی به اندیشه و اصل تفکیک کارکردی فعالیت‌ها و فضاها عمده شهری یعنی کار، محل سکونت، رفت و آمد و تفریح می‌رسد. اما با رشد جمعیت شهری، مهاجرت‌ها، انتقال فناوری‌ها، رشد اقتصادی و توسعه اجتماعی و سیاسی در کلان‌شهرهایی مثل تهران، احکام و قواعد مدرنیسم ماهیت و نقش خود را از دست می‌دهند، به طوری که بی‌نظمی و اغتشاش در هر یک از این کارکردها به وجود می‌آید. این اغتشاش و بی‌نظمی چهره‌های زشت و نامطلوب به فضاها و فرم‌های شهری می‌بخشد و شهر را از تمامیت، یکپارچگی و یگانگی می‌اندازد. بنابراین پیدایش احساس بیگانگی شهرنشینان نسبت به محیط مصنوع و فقدان تعلق اجتماعی نسبت به محیط شهری در این شرایط خود را منطقی و طبیعی می‌نمایاند.

با توسعه و گسترش ساخت و سازهای جدید و گسترش شبکه پیچیده فضاها، فرم‌ها و عملکردهای شهری در چارچوبی ناهماهنگ و ناهمخوان، احساس گیج‌کننده و مشوشی را در ساکنان شهری پدید آورده است که بیگانگی و انزوا را عمق می‌بخشد. شهرنشینی در چنین شرایطی می‌تواند به نوعی شوک روحی و روانی تعبیر گردد؛ شوکی که برای انسان شهرنشین راهی جز سازگاری و تطابق روحی و روانی با محیط شهری باقی نمی‌گذارد. تطابق و سازگاری‌های انسان شهرنشین به هزینه‌کرد بخشی از احساسات، عواطف و ارزش‌های او می‌انجامد. انزوای اجتماعی و از خودبیگانگی انسان نسبت به محیط، در واقع پاسخی به هزینه‌های تطابق و سازگاری است. به عبارت دیگر، افراد در برابر هزینه‌های روانی و عاطفی تطابق با محیط و فضای شهری، سعی می‌کنند دوری و انزوا و فاصله را برگزینند، که این امر نیز به نبود تعلق اجتماعی و فقدان مشارکت شهروندان منجر می‌گردند.

### محیط اجتماعی و محیط فرهنگی - نمادین

محیط اجتماعی و نظام اجتماعی در شهر و نیز نظام فرهنگی، در گیر روابط پیچیده‌ای از ذهنیت‌ها، ادراکات و عواطف انسانی هستند. از این رو «شهر» به خودی خود و در کلیت خود نمادی از روابط اجتماعی و انسانی «خویشتن» افراد با جهان اطراف است. شهر همچون مفهوم دولت و نمادهای همراه آن - مثل وطن، سرزمین، خانواده، ملیت - علاوه بر اینکه وسیله اجرا و اداره روابط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی‌اند، باعث ایجاد احساس هویت و امنیت به ویژه برای کسانی می‌شوند که شناخت محدود و کنترل اندکی بر فرایندهای مؤثر بر زندگی خود دارند (دیکنز، ص. ۱۹۳).

بنابراین در سطح کلان تمامیت شهر و کلیت آن می‌تواند نماد هویت افراد باشد. نمادی که گاه می‌تواند شهری را از روستایی جدا کند و امنیت هستی شناختی را در فرد تقویت و مستحکم گرداند. اما اگر دریافت کلیت و تمامیت در انسان شکل نگیرد، منطقی است احساس هویت و تعلق و امنیت کم‌رنگ گردد و نوعی بیگانگی و غریبگی نسبت به آن به وجود آید. مهاجران شهری معمولاً دچار این آشفتگی و غریبگی می‌شوند. آنها کمتر می‌توانند شخصیت خود را با کلیت و تمامیت نمادین شهری عجین کنند و از این رو در برابر حوادث، رویدادها و اتفاقات شهری به نوعی دچار آشفتگی و تشویش روانی و ذهنی هستند.

در عین حال اگر انسان‌ها نتوانند از مفهوم شهر، نماد هویت و تعلق را در خود احساس کنند، می‌کوشند هویت را در سطوح پایین‌تر و خردتر آن بیابند (مثلاً در مکان‌های محلی و اجتماعات محلی خود). از این رو آنها نظم نمایشی خاصی را با توجه به موقعیت اجتماعی و شرایط طبقاتی خود به اجرا می‌گذارند و سعی دارند هویت خود را از طریق ادعا و حفاظت قلمرو، اثبات و حفظ کنند. البته این امر برای بیشتر گروه‌ها و افراد درون شهر اتفاق می‌افتد، اما می‌توان گفت که چنین چیزی برای عده‌ای که کمتر توانسته‌اند با تمامیت شهر رابطه عاطفی و حسی برقرار کنند، بیشتر است.

در چه هویت نیز غالباً با نام همسایگی و در چه ثبت این نام در ذهن تمام جمعیت یک شهر سنجیده می‌شود. اگر چه هویت معنای تشخیص را می‌دهد اما تا حدودی به معنای انفصال و انزوا نیز هست. تهی شدن زندگی روزمره از محتوا که در بخش‌های وسیعی از زندگی اجتماعی امروزین در شهرها رخ داده، پایه‌ای روان شناختی را برای دل‌بستگی به نمادهایی پدید آورده است که هم تشویق‌کننده انسجام و پیوستگی قومی و محلی‌اند و هم باعث

در این شرایط افراد به ناچار خصایص فردی خود

را زیاده از حد مورد تأکید قرار می‌دهند تا از

فرهنگ هم‌شکل در محیط شهری بگریزند.

عده‌ای هم با تأکید بر سلیقه خاص خود سعی

می‌کنند فردیت خود را حفظ کنند. از طریق

توسعه و گسترش فرهنگ غیر شخصی

فرهنگ‌های مشخص و فرهنگ فردگرایی

سریبرون می‌آورد





انزوا و بیگانگی از تمامیت و یکپارچگی شهری می‌شوند. بدین ترتیب می‌توان گفت که انسان‌های شهری با هویت محلی و قومی دچار نوعی پارادوکس و تناقض هستند. از یک سو همبستگی درونی بالایی دارند و از سوی دیگر دارای همبستگی بیرونی چندانی نسبت به محیط خارجی خود و تمامیت شهری نیستند. از نظری دیگر، صرفاً موضوع انفصال و انزوا در سطح کلان مطرح نیست. اگر این موضوع درون نظام اجتماعی بافت شهری مورد مطالعه قرار گیرد، می‌توان به ابعاد پیچیده‌تر و دقیق‌تر آن پی برد. در این خصوص جرج زیمل مباحث در خور توجه و جالبی را مطرح ساخته است.

در نزد زیمل، شخصیت انسان از جانب فرهنگی پیچیده که ناشی از زندگی شهری است مورد تهاجم قرار می‌گیرد و فرد برای انطباق با نیروهای بیرونی وضعیت روانی خاصی پیدا می‌کند. در محیط شهری محرک‌های متنوع، لحظه‌هایی پیش‌بینی ناشدنی و خشن هستند و در نتیجه انرژی فکری و احساسی زیادی از فرد طلب می‌کنند. در مقایسه با زندگی روستایی که روابط احساسی و عاطفی به شکلی ناخودآگاه حضور دارند، در محیط شهری خصلت زندگی همانا عقلانی شدن آن است. عقل، بخش آگاه و بدون ابهام ذهن است. این بخش قابلیت انطباق زیادی دارد و برای سازگاری با محیط لازم نیست دچار اختلال و ابهام شود. در واقع عقلانی شدن،

### با توجه به پیوندهای بی‌شمار انسان در محیط شهر و در شبکه‌های

اجتماعی شهر، و جابجایی مداوم و مستمر انسان در چارچوب این شبکه‌ها،

پیوندهای عاطفی و روانی انسان در گروه‌های اصیل و طبیعی، همچون

خانواده، نیز ضعیف و جزئی می‌گردند

شیوه‌ای دفاعی برای شخصیت شهری است و از گانی محافظ برای خودگیری در برابر تغییرات سریع و محرک‌های بی‌شمار (ممتاز، ص. ۱۱۷). در نزد زیمل حاصل زندگی در شرایطی که محرک‌های بی‌شمار مرتباً اعصاب انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهند، شکل‌گیری نگرش بلازه (Blase outlook) یعنی حالت دلزدگی یا بی‌تفاوتی است. در حالت بی‌تفاوتی، اعصاب چنان مورد تهاجم محرک‌های متناقض قرار می‌گیرد که به سرحد تحریک‌پذیری می‌رسد و دیگر فرد توانایی پاسخ دادن به آنها را ندارد. ماهیت دلزدگی بلازه، بی‌تفاوتی نسبت به تمایز میان اشیاء است (همان، ص. ۱۱۹).

در نزد زیمل اگرچه ساکنان شهری با افراد زیادی سرو کار دارند، اما در نهایت فرد احساس جداافتادگی و ناآشنایی می‌کند، چرا که او تنها رابطه عقلانی با دیگران برقرار می‌کند و نه رابطه حسی و عاطفی. این رابطه‌ای است که فرد کمتر می‌تواند آن را در روند تبادل و معامله قرار دهد (همان، ص. ۱۲۰). زیمل معتقد است که شخصیت شهری به عنوان یک شکل اجتماعی دارای دو بعد است: یک بعد آن حالت بلازه و بی‌تفاوتی است و بعد دیگر آن آزادی است که در نزد زیمل این وجه باعث رشد خلاقیت‌ها و استعداد‌های انسان می‌گردد. اما بایست خاطر نشان شد که این خلاقیت‌ها در خدمت همان جامعه شهری قرار می‌گیرد که می‌تواند شبکه پیچیده نظام شهری را عمق بخشد و دلزدگی و بیگانگی را افزایش دهد. رابطه دیگر میان آزادی و محیط شهری در این است که، از آنجا که در محیط شهری نزدیکی جسمانی و جمعیت متراکم و کمبود فضا وجود دارد، فاصله ذهنی افزایش می‌یابد و فرد احساس آزادی و تنهایی بیشتری می‌کند (همان، ص. ۱۲۱).

از سوی دیگر شهر نماد تقسیم کار دقیق و عرصه رقابت و فعالیت‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی است. جریان طبیعی رقابت و تنازع بقا را می‌توان در محیط شهری مشاهده کرد. این رقابت به جز عرصه اقتصادی عرصه‌های اجتماعی و سیاسی را نیز در بر گرفته و به محیط شهری، چهره‌ای خاص بخشیده است. فرهنگ عینی از خلال این تقسیم کار و رقابت توسعه یافته است و از افراد و ساکنان شهری می‌خواهد که تحت سلطه آن در آیند، بی‌آنکه به ابعاد شخصیت فرد نیز توجه داشته باشد.

در این شرایط افراد به ناچار خصایص فردی خود را از زیاده از حد مورد تأکید قرار می‌دهند تا از فرهنگ هم‌شکل در محیط شهری بگریزند. عده‌ای هم با تأکید بر سلیقه خاص خود سعی می‌کنند فردیت خود را حفظ کنند (ممتاز، ص. ۱۲۲). از طریق توسعه و گسترش فرهنگ غیر شخصی که خود زائیده فعالیت‌ها و تقسیم کار پیچیده شهری است، فرهنگ‌های مشخص و فرهنگ فردگرایی سربسرون می‌آورد و در مقابل آن مقاومت پنهانی را آغاز می‌کند. از این رو بیزاری پنهانی و بی‌تفاوتی خود به یکی از خصایص شخصیت شهری بدل می‌گردد.

وجود این فعالیت‌های متنوع و تقسیم کار پیچیده باعث فراخوانی انسان به پذیرش نقش‌های متنوع، متفاوت و بعضاً متناقض می‌گردد. که این امر موجب انتقال و جابجایی مداوم و پیوسته انسان شهری در نقش‌های متنوع

می‌شود، و این خود به ثبات و پایداری شخصیت و هویت شخصی صدمه می‌زند. اما از آنجا که شخصیت میل به وحدت و یکپارچگی نقش‌ها دارد، شهرنشین سعی می‌کند تنها به نقش‌های همانند از نظر ماهیت و محتوای آنان تن دهد. چون برگزیدن این شیوه برای انسان غیرممکن است، زمینه بروز شکاف و فاصله نقش‌ها در نظام اجتماعی، به وجود می‌آید. این امر نیز به میزان بیگانگی نسبت به نقش‌های شهری دامن می‌زند - نقش‌هایی که شهرنشین به ناگزیر می‌بایست به آنها تن دهد. به قول لینگ (R.D. Laing) در این شرایط ما «با خود تجزیه شده» (Divided self) مواجه‌ایم. او معتقد است بخش اعظمی از زندگی روزمره از مردمانی تشکیل می‌شود که خودهایی را ایجاد و معرفی می‌کنند که از هستی واقعی خودشان جدا و تجزیه شده‌اند. در این شرایط می‌توان اشکال متفاوت بیگانگی شخص و نمایش فردهای دروغین را، که ممکن است چهره‌های منظم و نسبتاً بی‌آزار زندگی‌های اکثر مردم را تشکیل دهد، مشاهده کرد (دیکنز، ص. ۳۰). از طرف دیگر با گسترش یافتن شبکه‌های ارتباطی از طریق حمل‌ونقل و ارتباطات، روابط محدود به «خانه به خانه» (Door to Door) به روابط «مکان به مکان» (place to place) تغییر می‌یابد و جامعه‌ای که مبتنی بر گروه‌های اجتماعی باشد به سازمانی مبتنی بر شبکه‌های اجتماعی (Social Networks) تبدیل می‌گردد (B. Wellman, P.4). در این شرایط کنش‌های

### در کنار هم قرار گرفتن نقش‌های سنتی با نقش‌های مدرن نیز آشفته‌گی و پریشانی زندگی اجتماعی در محیط شهری را دو چندان می‌سازد و به بیگانگی انسان از محیط خود بیشتر دامن می‌زند

افراد که بر اساس کنش‌های شخصی و خصوصی است به کنش‌های مبتنی بر نقش تغییر می‌یابد. بدین ترتیب شهرها به صورت شبکه‌هایی که گروه‌های آن مبتنی بر نقش افراد است، تبلور پیدا می‌کند. اگر چه افراد از طریق نقش‌های حامل بر شبکه‌ها، پیوندها و روابط بیشماری با یکدیگر در محیط شهری دارند، اما این پیوندها غالباً ضعیف و سطحی و جزئی است. با توجه به پیوندهای بی‌شمار انسان در محیط شهر و در شبکه‌های اجتماعی شهر، و جابجایی مداوم و مستمر انسان در چارچوب این شبکه‌ها، پیوندهای عاطفی و روانی انسان در گروه‌های اصیل و طبیعی، همچون خانواده، نیز ضعیف و جزئی می‌گردند. این گونه مسائل و معضلات آسیب‌شناسی در جامعه شهری ما با توجه به موضوع تقابل «سنت و تجدد»، پیچیده‌تر و بغرنج‌تر نیز می‌گردد. به عنوان نمونه، از نظر اجتماعی شهر تهران را می‌توان به عنوان مکانی برای تبلور تضاد میان «سنت و مدرنیته» تلقی کرد. محیط شهری و فضاهای آن انسان‌ها را به رفتارهای مدرن و جدید، که مبتنی بر قانون‌گرایی، تفکیک کارکردی فعالیت‌های انسان (کار، تفریح، رفت و آمد و خرید و جزآن) است، می‌خواند در حالی که همین انسان شهرنشین در چارچوب قواعد و باورها و ارزش‌هایی که ریشه در سنت دارند، می‌اندیشد و عمل می‌کند. این «سنت» تفکیکی عقلانی و منطقی میان نقش‌ها و فعالیت‌ها در محیط زندگی قائل نیست. در کنار هم قرار گرفتن نقش‌های سنتی با نقش‌های مدرن نیز آشفته‌گی و پریشانی زندگی اجتماعی در محیط شهری را دو چندان می‌سازد و به بیگانگی انسان از محیط خود بیشتر دامن می‌زند.

#### نتیجه‌گیری

بر اساس مباحث مطرح شده، پدیده شهرنشین در جامعه کنونی ما به دنبال خود مسائل آسیب‌شناسی فراوان و پیچیده‌ای داشته است که مدیریت شهری را با عرصه‌ها و حوزه‌های جدیدی مواجه می‌سازد؛ عرصه‌هایی که غالباً مبهم، ناشناخته و ناآشنا اما از سوی دیگر بسیار مهم و حیاتی هستند.

این قلمرو چیزی نیست جز قلمرو فرهنگ شهری که تنها به مجموعه‌ای از مراکز، سازمان‌ها و نهادهای فرهنگی شهری محدود نمی‌شود، بلکه تا عناصر ذهنی و نمادین حیات شهری پیش می‌رود. بی‌تردید مدیریت و برنامه‌ریزی فرهنگی شهر، امری پیچیده و دشوار است که نمی‌توان با توجه به بضاعت مدیریت شهری کنونی به هدف‌های متعالی و سازنده آن دست یافت. اما با عنایت به مباحث پیش گفته می‌بایست خاطر نشان شد که هر اقدام برنامه‌ریزی و مدیریت شهری، خواه و ناخواه خود واجد پیامدها و آثار فرهنگی است. چه بسا این پیامدهای فرهنگی آثار زیانباری را برای شیوه زندگی شهری داشته باشند تا جایی که شهروندان را نه به منابع انسانی بلکه به «مسائل انسانی» تبدیل کنند.

منابع و مآخذ

- ۱- آگاه، ح. م. و دیگران: کتاب تهران، جلد پنجم و ششم، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، تهران، ۱۳۷۶.
- ۲- امیر یار احمدی، محمود: سه سوی شهرسازی انسان‌گرا، شرکت پردازش و برنامه‌ریزی شهری، تهران، ۱۳۷۸.
- ۳- بحرینی، سیدحسین: تحلیل فضاهای شهری، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۵.
- ۴- بحرینی، سیدحسین: تجدد و فواید و پس از آن در شهرسازی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۸.
- ۵- بوندیا، هرناندو گورفا: جرایم شهری و گرایش‌ها و روش‌های مقابله با آنها، ترجمه فاطمه گیو-جیان، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، تهران، ۱۳۸۰.
- ۶- بیگدلی، مه‌ناز: ساماندهی فضاها و مراکز جمعیت و فعالیت استان تهران - پایان‌نامه کارشناسی ارشد، ۱۳۷۷.
- 7- Greed, C.H.: **Social Town Planning**. Routledge 1999.
- ۸- دیکنز، پیترا: جامعه‌شناسی شهری، جامعه‌انجام محلی و طبیعت انسانی، ترجمه حسین بهروان، انتشارات آستان قدس، مشهد، ۱۳۷۷.
- 9- David, Matthew: **Embodiment and communication: Alienation, Genies and computing**. Paper presented at the International conference: Mapping Alienation. August 2000.
- 10- Pile, Steve: **Unruly City? Order/ Disorder**, The open University, 1990.
- 11- Seeman, M.: **Alienation Studies, Annual Review of Sociology**, 1975.
- ۱۲- کوزر، لوئیس، و برنارد روزنبرگ: نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناسی، ترجمه فرهنگ ارشاد، نشر نی، تهران، ۱۳۷۸.
- ۱۳- مرتضوی، شهرناز: روانشناسی محیط، مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ۱۳۶۷.
- ۱۴- ممتاز، فریده: جامعه‌شناسی شهر، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۷۹.
- ۱۵- مهندسین مشاور محمدصاحب‌زاده و همکاران: نومدرن‌ها کجا زندگی می‌کنند؟ دفتر نشر معانی، تهران، ۱۳۷۳.
- ۱۶- مورس، جیمز: تاریخ شکل شهر انقلاب صنعتی، ترجمه رضیه رضازاده، جهاد دانشگاهی علم و صنعت، تهران، ۱۳۶۸.
- 17- Wellman, Barry: **Physical Place and Cyber Place: The Rich and Networked Individualism**. To appear in the International Journal of Urban and Regional Research, December 2000.